



Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)

Razi University, Vol. 9, Issue 3 (35), Autumn 2019, pp. 81-102

The Represented Images of Women's Suffering in Two Novels *My Share* by Perinoush Sanei and *Benat al-Riyad* by Raja Abdullah al-Sane

Malek Abdi¹

Assistant Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Iran

Roghayeh Nazaripour²

M. A. Student of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Iran

Received: 11/29/2017

Accepted: 10/23/2019

Abstract

The issues of women, as one of the main human issues in contemporary literature, have a special place. Perinoush Sanei and Raja Abdullah al-Sane, who are among the most accomplished writers in Persian and Arabic poets who put their exuberance in their two novels *My Share* and *Benat al-Riyad*. In this descriptive-analytical study, it is a small and positive step towards identifying both feminist thoughts by examining the female characters in two novels *Benat al-Riyad* by Raja Abdullah al-Sanei and *My Share* by Perinoush Sanei. They outline the similarities and differences, both authors are influenced by feminist theories. In examining the works of both authors, we find that the women portrayed in both novels are bold and normative women who have been exploited by the gender culture dominating their traditionalist societies and who instead resort to traditionalism in order to escape the clutches of the court to abandon the cultural antidote to their society.

Keywords: Comparative Literature, Woman, Feminist Criticism, Perinoush Sanei, Raja Abdullah al-Sanei

1. Corresponding Author's Email:

m.abdi@ilam.ac.ir

2. Email:

roghayehemami@yahoo.com



کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشگاه رازی، دوره نهم، شماره ۳ (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۳۹۸، صص. ۸۱-۱۰۲

نمایه‌سازی تصویر رنج‌مندی زنان در دو رمان سهم من از پرینوش صنیعی و بنات الریاض اثر رجاء عبدالله الصانع

مالک عبدی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

رقیه نظری‌پور^۲

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۱

دریافت: ۱۳۹۶/۹/۸

چکیده

مسائل مربوط به زن، به‌مثابه یکی از اصلی‌ترین مسائل انسانی در ادبیات معاصر، جایگاه خاصی را به خود اختصاص می‌دهد. در این باره پرینوش صنیعی و رجاء عبدالله الصانع که از پردغدغه‌ترین نویسندگان زبان فارسی و عربی هستند، موشکافی و اهتمام وافر خود را در دو رمان سهم من و بنات الریاض به تصویر می‌کشند. پژوهش حاضر که به‌شیوه توصیفی - تحلیلی تدوین شده بر آن است تا با بررسی سیمای زن در دو رمان یادشده، افکار فمینیستی هر دو نویسنده را تحلیل و نقد کند و سپس شباهت‌ها و تفاوت‌های نظرات هر دو نویسنده که از نظریه‌های فمینیستی متأثر است را بیان کند. با بررسی آثار دو نویسنده مشخص می‌شود که زنان ترسیم‌شده در دو رمان، زنانی جسور و هنجارگریزند که از فرهنگ جنسیتی حاکم بر جوامع سنت‌گرای خود به‌ستوه آمده‌اند و به سنت‌شکنی متوسل می‌شوند.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، زن، نقد فمینیسم، پرینوش صنیعی، رجاء عبدالله الصانع.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

در طول تاریخ، همواره زنان و مسائل مربوط به آنان، عنصری جدایی‌ناپذیر از جوامع بشری بوده و زنان به‌مثابه نیمی از جامعه از نقش و جایگاه بالایی برخوردارند؛ بنابراین، توجه به زندگی و مسائل و خواسته‌های این گروه از جامعه، بسیار ضروری می‌نماید. طبقه زنان از گذشته تا به امروز چه در جوامع غربی چه در جوامع شرقی به‌علت برخی از سنت‌ها و عادات حاکم بر آن جوامع و نگاه خاص آن‌ها به زن، همیشه جنس دوم تلقی شده‌اند؛ این نگرش‌های منفی در مورد زنان و جایگاه‌شان به تدریج، زمینه را برای ایجاد انقلابی در وضعیت آن‌ها و بهبود آن‌ها فراهم نمود. از اوایل قرن نوزدهم با شکل‌گیری جنبش‌های مختلف فمینیستی، زنان و مسائل و مشکلات مربوط به آن‌ها مورد توجه قرار گرفت؛ از این رو طی دو قرن، بررسی مسائل مربوط به زنان، از جنبه‌های گوناگون، شاخه‌های مختلف فمینیسم را به وجود آورد. فمینیسمی که همانند بیشتر نگره‌های فلسفی دیگر، گونه‌های متعددی را در دل خود جای می‌دهد که می‌تواند تابعی از بنیان‌های نگرشی نحله‌های لیبرالی، مارکسیستی، روان‌کاوانه، سوسیالیستی، آگزیستانسیالیستی یا پسامدرن باشد (ر.ک: باقری و میرزاییان، ۱۳۹۴: ۱۰). بنابر همین گرایش‌های متعدد در طرح مبانی فمینیستی، «پایه‌های اساسی آن را می‌توان در مواردی چون: اومانیزم؛ انکار وجود طبیعت زنانه؛ سکولاریسم؛ عقل‌نفس‌مدار؛ درک ناسوتی از زن برشمرد.» (زرشناس، ۱۳۸۲: ۲۰۱ و ۲۰۲).

جنبش فمینیسم به تدریج نحوه نگرش به جایگاه زن را در جوامع شرقی دگرگون کرد، زیرا هدف اصلی در آن، برابری حقوق زن و مرد بود و در پایه‌های بنیادین شکل‌گیری خود «از برابری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان و مردان طرفداری می‌کند؛ همچنین از تغییرات قانونی و اجتماعی لازم برای نیل به این هدف حمایت می‌کند.» (شیلی هاید، ۱۳۸۹: ۲۰)؛ بنابر این، به تبع جامعه و به موازات طرح مبانی فکری، سیاسی و اجتماعی خود، نقش فعال‌تری برای زنان به‌خصوص در ادبیات داستانی خلق نمود؛ به گونه‌ای که در دو دهه اخیر، زنان داستان‌نویس بیشتری در عرصه ادبیات ظهور کردند و به دفاع از حقوق زن در جوامع سنت‌گرا پرداختند؛ البته از میان خطوط کلی فمینیسم در ادبیات ایران می‌توان «به چهار اصل مهم «تمرکز بر اطلاق زنان به مثابه سوژه تحلیل»؛ «توسل به دستور هنجاری در رابطه با سلسله مراتب جنسی و نقد آن»؛ «نقد بر زن‌ستیزی» و «گرایش به تغییر» اشاره کرد.» (همان: ۴۵-۶۷) که به‌نظر می‌رسد، سکوی پرتاب طرح و عینیت‌بخشی به اندیشه‌های فمینیستی در نزد صنیعی و صانع بیشتر ناظر به دو بند آخر؛ یعنی نقد زن‌ستیزی و گرایش به تغییر در جوامع مورد نقد بوده و این به‌روشنی از نحوه پرداخت مسائل زن‌محورانه در نزد آن دو

مشاهده می‌شود، که شواهد مطرح‌شده در نوشتار پیش رو نیز گواه تبلور عینی این دو مصداق نزد دو نویسنده است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

رجاء عبدالله الصانع نویسنده سعودی و پرینوش صنیعی نویسنده ایرانی هر دو ادیبانی فمینیست بودند که در آثار خود به دفاع از حقوق زنان در جوامع سنت‌گرای خویش پرداخته و در بیشتر آثار خویش به مشکلات زنان و محدودیت‌های آنان در جوامع سنت‌گرا اشاره کرده‌اند. این ادیبان به‌دلایلی، چون زن‌بودن، روشنفکر و نویسنده‌بودن و آگاهی از موقعیت اجتماعی خویش و همچنین به‌دلیل شناخت و آگاهی که از درد و رنج‌های زنان در جوامع خود در طول تاریخ دارند، مصمم هستند تا به کمک استعداد نویسنده‌گی‌شان در راه دفاع از حقوق زنان فرودست و ستم‌دیده هم‌وطنشان، گام بردارند؛ و همچنین، گامی دیگر در جهت پی‌ریزی چهارچوبی مؤنث، برای پدیدآوردن الگوهای جدید، براساس تجربه‌های زنان بردارند؛ زیرا زن هستند و نمی‌توانند نسبت به هم‌جنس مظلومشان، بی‌تفاوت باشند. «با توجه به سابقه زندگی این دو نویسنده در دنیای غرب» (www.scipost.ir)، آشنایی آنان با نظریه‌های فمینیستی غرب، امری طبیعی به‌نظر می‌رسد. گویا هر دو در اثرشان با ترسیم چهره نامطلوب اجتماعشان، در پی راهی به‌سوی اصلاح هستند. دغدغه‌های اجتماعی این دو نویسنده که متأثر از دیدگاه‌های فمینیستی غربی است، موجب آن گشته است تا هر دو در آفرینش اثرشان از وجوه تشابهی برخوردار شوند؛ از این رو، نقد واکاوی تطبیقی نمادهای تفکر فمینیستی در آثارشان در حوزه ادبیات تطبیقی امری ضروری به‌نظر می‌رسد. هدف نیز آن است که بتوان از رهگذر این موازنه فمینیسم‌محور به مهم‌ترین وجوه اشتراک، و چه‌بسا نقاط اختلاف بارزی نزد دو نویسنده، در طرح‌ریزی و پردازش مسائل مربوط به زنان و تصویر رنج‌مندی آنان در دو محیط مورد بحث دست یافت.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- این دو نویسنده چگونه مسائل مربوط به رنج‌دیدگی زنان در جامعه خود را بازتاب می‌دهند؟
- با توجه به نظرگاه متفاوت هریک از دو نویسنده، تصویر «زن سنتی» و «زن مُدرن» چگونه در آثار آن دو نمود یافته است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

از دیرباز تاکنون، مطالعات و پژوهش‌های بسیاری در زمینه‌های مختلف مرتبط با مقوله زنان انجام شده است؛ اما پژوهشی دوسویه با رویکرد پردازش مؤلفه‌های رنج‌مندی زنان در داستان‌های آن دو به انجام نرسیده است. ساعدی (۱۳۹۴) ضمن بررسی آرای نظریه پردازان فمینیست به تبیین مشخصه‌های محتوایی رمان سهم

من از منظر پرداخت مؤلفه‌های فمینیستی به طور مستقل پرداخته و قصد داشته است انتقادات و باورهای روشنفکرانه خود و انعکاس مصیبت‌های زنان در جامعه مردسالار را در قالب تحلیل رمان یادشده بیان کند؛ ولی نگاه یک‌سویه مؤلف به محتوای همین رمان، جا را برای انجام پژوهش‌های تطبیقی در این‌باره باز گذاشته است؛ همچنین منتظمی‌نیا (۱۳۹۰) در پایان‌نامه خود، مؤلفه‌های عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی و نحوه ساخت و پرداخت شخصیت‌ها و بارورسازی آن‌ها را طی حوادث داستان در رمان یادشده، از منظر فنی و تکنیکی بررسی کرده است، ولی جای بررسی‌های مضمونی و تحلیل محتوایی در آن خالی می‌نماید؛ همچنین شهرستانی (۱۳۸۳) رمان سهم من را از جنبه‌های مختلف ساختاری و محتوایی و عناصر تکوین‌دهنده داستان نقد و بررسی کرده است.

درباره رجاء عبدالله، کَرِنکا (۲۰۱۳) گرفتاری‌های مبتلابه زنان در رمان *بنات الریاض* را بررسی کرده و تحلیل خود را حول محور گرفتاری‌های طبیعی، روانی، اقتصادی، عاطفی و فرهنگی زنان به بحث گذاشته، ولی حلقه مفقوده آن نبود رویکرد تحلیلی به پرداخت سایر مؤلفه‌های فنی و محتوایی این رمان بوده است؛ اما تاکنون پژوهشی تطبیقی برای برجسته‌سازی شباهت‌ها و تفاوت‌های میان دو رمان *بنات الریاض* و سهم من از منظر تصویرسازی رنج‌های زنانه صورت‌نپذیرفته و همین عامل خلأ قابل‌اتکائی برای چنین پردازش‌های تطبیقی در حوزه کاردکردی این دو اثر به‌شمار می‌رود؛ بنابراین، در نوشتار پیش رو، پس از معرفی مختصری از هر دو نویسنده و معرفی کوتاهی از دو رمان، سیمای زن در دو حوزه «زن و رنج جنسیتی» و «زن و سنت‌شکنی» کنکاش می‌شود.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

در پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و برپایه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، تلاش بر آن است تا با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی و جمع‌آوری فیش‌های موضوعی مرتبط با چارچوب بحث، نظرگاه هریک از دو نویسنده در پردازش مسائل زن‌سالارانه بررسی شود و با تحلیل تطبیقی تفکرات نمایه‌شده هریک از آن‌دو، بتوان به شباهت‌ها و تفاوت‌های احتمالی‌شان در تصویر رنج‌مندی زنان ایرانی و عربستانی دست یافت.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. پیرنگ رمان سهم من

ماجرا، از اوایل دهه سی آغاز می‌شود و رفته‌رفته با بزرگ‌شدن معصومه، مسائل خانوادگی، دگرگونی‌های اجتماعی در قالب مبارزات پیش از انقلاب، پیروزی و پس از انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، زندگی او را

تحت تأثیر قرار می‌دهد. معصومه که نماد مظلومیت و معصومیت است، (به‌ویژه که اطرافیانش او را با نام «معصوم» صدا می‌زنند)، به دلیل محدودیت‌های که خانواده‌ای به‌شدت مذهبی با سه برادر متعصب برای او ایجاد می‌کنند، مجبور به ترک تحصیل می‌شود؛ در حالی که برادر او حق ارتباط با زن خانواده همسایه را دارد، از او، حق ارتباط با بهترین دوستش، «پروانه» سلب می‌شود. وی به دلیل ارتباط با پسری به نام سعید، متهم به آبروریزی خانواده‌اش شده، وادار به ازدواج اجباری می‌شود؛ ازدواج با کسی که تا روز ازدواج حتی او را ندیده است. او با یک کمونیست، جوان دوآتشی که در تکاپوی نقشه‌های مبارزات مسلحانه، علیه رژیم است ازدواج می‌کند. فضای زندگی او کاملاً عوض می‌شود و نه تنها زندگی جدید محدودیتی بر او تحمیل نمی‌کند، بلکه آزادی‌هایی برای او به ارمغان می‌آورد. تا آنجا که برای هر تصمیمی در زندگی، هر نوع پوشش و لباسی، هر نوع ارتباط و اعمال نظری آزاد است، ولی طعم زندگی زناشویی را نمی‌چشد و مردی را در کنار خود احساس نمی‌کند. همسر کمونیستی او، حمید، تنها خرجی او را، (تنها برای مدتی) می‌دهد و ارتباطشان حتی با به دنیا آمدن پسر اولشان، عمیق‌تر نمی‌شود. با تولد پسر دوم «مسعود»، حمید گرفتار ساواک می‌شود و این در حالی است که مبارزات انقلابی جامعه، اوج می‌گیرد پس از آزادی حمید و پیروزی انقلاب، با مشخص شدن چهره احزاب مختلف، رفته‌رفته حمید به‌مثابه یک کمونیست لامذهب، شناسایی شده و به زندان می‌افتد و در مدت کوتاهی، اعدام می‌شود. این بار، محمود، برادر متعصب معصومه، سیامک پسر بزرگ معصومه را به اتهام طرفداری از احزاب سیاسی لو می‌دهد و او به زندان می‌افتد.

با گذشت زمان و فوت پدر معصومه و حمید و نابرداری برادران او و با شروع جنگ تحمیلی، پسر بزرگش، به صورت قاچاقی از مرز عبور داده می‌شود. در سال‌های پایانی جنگ، پسر کوچکش مسعود، به جبهه می‌رود و مفقودالامر می‌شود و پس از پایان جنگ، به‌منزله رزمنده و آزاده برمی‌گردد و از تمام امتیازات اجتماعی برخوردار می‌شود. فرزندان معصومه ازدواج می‌کنند و در این میان که معصومه، دیگر زن میان‌سالی شده، عشق دوران جوانی خود، «سعید»، را می‌بیند، سعید که خانواده‌اش در آمریکا هستند و حاضر به بازگشت به ایران نیستند، به معصومه پیشنهاد ازدواج می‌دهد و او با فرزندان در میان می‌گذارد و در برابر مخالفت فرزندان با ازدواج، آن‌هم به بهانه آبرویشان نزد همسران و خانواده‌های آن‌ها، انگیزه طلب کردن این سهم از زندگی را نیز، برای خود از دست می‌دهد؛ زیرا اینکه دیگران برای او تصمیم بگیرند، همیشه امری طبیعی بوده است (ر.ک: صنیعی، ۱۳۹۴: ۱-۳۵۳).

۲-۲. پیرنگ رمان بنات الریاض

دختری به نام موا، طی یک سال و در جمعه هر هفته، ایمیلی به‌تمامی کاربران اینترنت در عربستان سعودی

ارسال می‌کند؛ او در این نوشته، بخشی از زندگی چهار دوستش از طبقه مرفه ریاض را به تصویر می‌کشد؛ لمیس، سدیم، قمره و مشاعیل که دوستانش او را میشل صدا می‌زنند؛ دوستان صمیمی هستند که از زیرویم زندگی یکدیگر باخبرند داستان، از زاویه دید دانای کل، روایت و با به تصویر کشیدن ازدواج سنتی قمره با راشد التنبل، آغاز می‌شود؛ قمره، چند ماه پس از شروع دانشگاه، نامزد کرد و مجبور شد برای کارهای عروسی، انصراف دهد؛ به‌ویژه اینکه قرار بود همراه همسرش راشد التنبل، به آمریکا برود تا راشد، تحصیلات تکمیلی خود را ادامه دهد که پس از مدتی از زندگی مشترک آن‌ها در آمریکا، قمره با بی‌توجهی و بی‌مهری شوهرش مواجه شد و پی برد که راشد با «کاری»، زنی ژاپنی ارتباطی نامشروع دارد، قمره تصمیم می‌گیرد برای بقای زندگی‌اش، بجنگد و به توصیه مادرش، حامله می‌شود؛ زیرا تنها راه بقای زندگی‌اش را در وجود بچه می‌داند و به دیدار «کاری» می‌رود و از او می‌خواهد که از زندگی راشد، بیرون برود که با تمسخر کاری، روبه‌رو می‌شود؛ راشد پس از آگاهی از این ملاقات، قمره را تحقیر و مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و وقتی متوجه می‌شود قمره حامله است، او را طرد می‌کند و برگه طلاق را برایش می‌فرستد؛ قمره را که میلی به بزرگ کردن فرزند راشد، ندارد با بچه و سیلی از مشکلات پس از طلاق تنها می‌گذارد. در قسمت دیگر داستان، سدیم الحریملی، قرار دارد که با ولید، نامزد می‌کند و ارتباط عاشقانه‌ای را باهم تجربه می‌کنند؛ تا اینکه سدیم، تصمیم می‌گیرد برای به‌دست آوردن دل معشوقه‌اش که از عقب‌افتادن زمان عروسی ناراحت است، هرآنچه از زنانگی دارد، در اختیار معشوقش قرار دهد؛ ولی پس از آن، ولید به یک‌باره از سدیم و عشقش پا پس می‌کشد؛ و برگه طلاق را برای او می‌فرستد و اظهار می‌کند که با عروسیش راحت نیست و سدیم را درگیر مشکلات روحی و روانی ناشی از طلاق می‌کند؛ سدیم برای تمدد اعصاب به لندن سفر می‌کند و در آنجا با فراس الشرفاوی آشنا می‌شود و عشق دوطرفه پیش از ازدواج را تجربه می‌کنند؛ ولی پس از مدتی، فراس به دلیل مخالفت خانواده‌اش با ازدواج او، با دختری که پیش از این ازدواج کرده است، مانع ازدواج آن‌ها می‌شوند و در نهایت سدیم از جنون عشق، نجات پیدا می‌کند و به ازدواج با پسرخاله‌اش، رضایت می‌دهد. در قسمت دیگر داستان، مشاعیل عبدالرحمن قرار دارد که درگیر عشق و ارتباط عاطفی خارج از ازدواج، با فیصل می‌شود؛ ولی پس از مدتی با مخالفت خانواده فیصل روبه‌رو می‌شوند؛ زیرا مادر مشاعیل (میشل)، آمریکایی بوده و خانواده اصیلی ندارد. فیصل، توانایی مقابله با مادرش را ندارد و به ازدواج با دختری باب میل خانواده‌اش تن می‌دهد. میشل در شبکه ماهواره‌ای در دبی، مشغول به کار می‌شود و با خانواده‌اش محیط بسته عربستان را برای زندگی مناسب نمی‌بیند و به دبی، مهاجرت می‌کنند. ام‌نویر، زنی کوییتی است او از همسر صعودی خود که پس از گذشت پانزده سال از

زندگی مشترکشان با زن دیگری ازدواج کرده بود، جدا شده بود. ام نویر، درخانه‌ای دیوار به دیوار خانه سدیم سکونت داشت و سدیم با دوستانش اغلب در آنجا، جمع می‌شدند؛ و در نهایت لمیس، تنها دختری است که در بین آن‌ها، هرآنچه را که یک دختر می‌خواهد، به‌دست آورده است. ازدواج موفق، مدرک عالی، ثبات عاطفی در کنار ضمانت شغلی آینده و در نهایت با همکار پزشکی خود «نزار» که عاشقش شد، ازدواج کرد.

۲-۳. بازنمایی تصویر رنج‌مندی زن در آثار دو نویسنده

۲-۳-۱. زن و ازدواج اجباری

فمینیست‌ها معتقدند که «جنس مذکر، عامل اصلی ستم بر زنان است و نظام پدرسالاری، فراگیرترین و ماندگارترین نظام نابرابر و بنیادی‌ترین، الگوی اجتماعی تسلط است.» (غلامی، ۱۳۹۳: ۹). هردو نویسنده، متأثر از این دیدگاه فمینیست‌ها معتقدند که از نخستین ایام پدرسالاری، مردان مفید تشخیص داده‌اند که زن را در حالت نوعی وابستگی، نگه دارند؛ قوانین آن‌ها بر ضد زن وضع شده و به این سبب است که زن واقعاً به مثابه «دیگری»، پدیدار شده است.

صنیعی در ترسیم فضای این چالش‌سنگین اجتماعی با به‌تصویر کشیدن شخصیت‌هایی، مانند: «معصوم» و «پروین» که به ازدواجی تحمیلی از جانب خانواده‌هایشان تن می‌دهند، به‌وضوح، پرده از فرهنگ مردسالار حاکم بر جامعه سنت‌گرای ایران، برمی‌دارد. گویا او نیز مانند سایر فمینیست‌های غربی معتقد است که «فرهنگ سنت‌گرا و مردسالار جوامع بشری زیر فشار مجموعه‌ای از انتظارات یکسان، زن را به سلطه خود، در آورده است و سبب شده آن‌ها همواره با چهره‌های، فرودست، ستم‌دیده، تابع، قانع و رنج‌کشیده ترسیم شوند.» (پورشهرام، ۱۳۸۷: ۹۴). و از خود هیچ‌گونه استقلال، نداشته باشند و همیشه در جامعه خود، توسری خور باشند. صنیعی در این راستا، «معصوم» را زنی ستم‌دیده و مظلوم به‌تصویر می‌کشد؛ در دوران نوجوانی و به‌اقتضای سنش، گرفتار عشق پاکی می‌شود که متأسفانه در جوامع سنتی، این قضیه به‌شدت نكوهیده می‌شود و همین امر آینده معصوم را به تباهی می‌کشد:

«شنیدم تا سر سفره عقد، دوما دو ندیده بودی، راسته؟ آره، ولی عکسشو دیده بودم.» (صنیعی، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

نویسنده با بیان این نمونه‌ها، درد و رنج و انفعال زنان را در جامعه مردسالاری به‌تصویر می‌کشد که زنانش برای رهایی از ستمی که مردان بر آن‌ها روا می‌دارند، چاره‌ای جز مرگ، نمی‌بینند. معصوم در برابر خواست خانواده‌اش، چاره‌ای جز خودکشی یا تن‌دادن به این زندگی اجباری، نمی‌بیند. می‌توان خودکشی را افراطی‌ترین نوع درماندگی دانست که به‌شکل فجیعی، اتفاق می‌افتد:

«تنها راه‌حلی که به ذهنم رسید، این بود که، به تدریج شروع به جمع‌آوری قرص کنم... وسیله‌ای آسان و بدون درد، برای خودکشی در اختیار، داشته باشم.» (همان: ۹۹).

در قسمت دیگر داستان، پروین خانم که به‌اجبار خانواده‌اش به ازدواج تحمیلی با مردی که بیست‌وپنج سال از او بزرگ‌تر و عقیم است تن می‌دهد که درنهایت، او برای گرفتن انتقام از زندگی‌اش به خیانت نسبت به همسرش اقدام می‌کند. رجاء نیز در نمایه‌سازی این بخش از تفکرات خود، «قمره» را زنی منفعل و فرودست قلم می‌زند که در تعیین سرنوشت خویش و انتخاب همسر، هیچ حق انتخابی برایش قائل نیستند، تا جایی که بدون هیچ‌گونه شناختی و تنها به خواست خانواده‌اش به ازدواج با راشد تن می‌دهد؛ که درنهایت به طلاق می‌انجامد:

«مع أنّ عادةً أسرتها لا تسمح بالمكالمات إلا بعد العقد كان الزوج عندهم كالطبخ على السكين كما يقولون، لم تره قبل العرس إلا يوم الرؤية الشرعية» (صانع، ۲۰۰۵: ۶۶).

(ترجمه: خانواده‌ او مکالمات تلفنی را پس از عقد رسمی، مجاز می‌دانستند. ازدواج از نظر آنها، مانند هندوانه و چاقو بود... قمره، راشد را تا پیش از روزی که به هم محرم شدند، ندیده بود.)

قمره، هنوز از آسیب‌های روحی و روانی پس از جدایی از راشد، رهایی نیافته است که خانواده‌اش برای بار دوم، سعی دارند، ازدواج ناخواسته دیگری را بر او تحمیل کنند:

«لم يفكر أحدهم أن يشاور صاحبة الشأن الجليلة إلى جانبهم كلوح من الخشب!» (همان: ۱۰۸).

(ترجمه: هیچ‌کس در نظر نگرفت که باید از او هم که این مراسم خواستگاری برایش برپاشده و مانند تگه‌چوبی کنارشان نشسته، مشورت بگیرد.)

گویی هر دو نویسنده، همانند فمینیست‌های غرب معتقدند که در حق زنان، در جوامع مردسالار سنت‌گرا، به‌دلیل جنسیتشان، اجحاف شده و آنها در تعیین سرنوشت خود هیچ حقی ندارند.

۲-۳-۲. زن و حجاب اجباری

زنان فمینیستی با رویکردهای افراطی به آزادی‌های خارج از عرف و سنت اعتقاد دارند؛ «از آنجا که زن غربی به این خشنود شده که مالک بدنش است، لذا حق خود می‌داند که چه بپوشد، چگونه بپوشد، کجا بپوشد، همه این‌ها به خودش ربط دارد و هیچ‌کس حتی جامعه، حق ندارد در این باره اظهار نظر کند.» (الکردستانی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). دو نویسنده تحت تأثیر دیدگاه فمینیست‌ها، زنان را مالک تن و جسمشان می‌دانند و آنها را مختار می‌دانند که چه بپوشند و کجا بپوشند. در این راستا، شخصیت‌های زنِ رمان، خود را زنانی آزاد و تابوشکن توصیف می‌کنند که فقط به‌خاطر قوانین و محیط جوامعشان، خود را مقید به رعایت حجاب می‌دانند و هرگاه خود را از این قوانین و محیط سنت‌گرا دور دیده‌اند؛ حجاب را نیز کنار گذاشته‌اند. صنیعی

در این راستا بیان می‌کند که در فضای سنتی جامعه ایران نیز، مردان در چارچوب دو اصل پذیرفته‌شده دین و تعصّب، یا همان غیرت به خود این اجازه را می‌دهند که حدود حجاب زنان را خودشان تعیین کنند و زنان را موظف به تبعیت از آن، می‌دانند در گزیده‌های زیر از رمان سهم من، پژوهنده اشاره می‌کند که این تبعیت کردن زنان از ارزش‌های تعیین‌شده مردان سنت‌گرای جامعه، این باور را در زنان به وجود آورده است که زنانی که خود را تابع آن نشان نمی‌دهند، نقض حکمی جسورانه از آن‌ها، سرزده است، معصوم، مادر مسعود، خطاب به پسرش: «مسعود جان، این دختر هیچ هماهنگی با تو ندارد و هرگز اون‌طوری که تو می‌خواهی، لباس نمی‌پوشه.» (صنیعی، ۱۳۹۴: ۴۲۶).

رجاء نیز معتقد است که جامعه سعودی درباره حجاب زنان، راه افراط در پیش گرفته است و آن‌ها را مجاب به پوشیدن عبا و روبند می‌کند، همچنین رجاء، مالکیت مردان بر تن و جسم زنان را به تصویر می‌کشد و بیان می‌کند که مردان در این جوامع مردسالار سنتی، خود را صاحب جسم و تن زنان می‌دانند و به خود این حق را می‌دهند که چارچوب حجاب و پوشش زنان را تعیین کنند و زنان را مجاب به پذیرش آن می‌کنند. زنان از وضعیت پوشش خود در جامعه سعودی، ناراضی و معترض‌اند:

«توجّهت سدیم کعادتها في كلّ رحلة دولية إلى حَمَامِ الطَّائِرَةِ على أرضِ المملِکَةِ بقليل، عندما تصطف النساء و الرجال صفوفاً أمام أبواب الحمامات لارتداء الزي الرسمي، فترتدي النسوة عباءاتهن و أغطية شعرهن و نقاباتهن.» (۲۰۰۵: ۶۸)

(ترجمه: سدیم متفّر بود از اینکه می‌دید خودش و دیگر هم‌وطنانش جلوی دستشویی صف می‌کشیدند تا کمی پیش از فرود هواپیما به خاک سعودی، لباس‌های رسمی کشورشان را بپوشند؛ خانم‌ها، عباها و روسری‌هایشان را سر می‌کردند و نقاب‌های صورتشان را می‌زدند.)

بنابراین، می‌توان گفت که شوربختانه دو نویسنده از وضعیت آزادی زنان در کشورشان معترض‌اند و هر دو از مسئله حجاب و پوشش ناراضی‌اند و هر دو نویسنده با تأثیرپذیری از دیدگاه‌های فمینیستی، زنان را به رهایی از سنت و عرف فرامی‌خوانند.

۲-۳-۳. زن و مسئله خانه‌داری

فمینیست‌های غربی درباره مسائل خانه‌داری و به‌دوش کشیدن بار مسئولیت‌های خانه‌نظارتی یک‌سویه و افراطی دارند. آنان معتقدند که «زنان در همه جوانب زندگی‌شان تحت سلطه‌اند و آنچه زنان را در سلطه و قید بندگی نگاه می‌دارد؛ ازدواج، مسئولیت مادری و کار خانگی است؛ لذا آنان نظام خانواده را مورد حمله قرار داده و ازدواج را نوعی فحشای عمومی و عامل بدبختی زنان می‌دانند.» (خسر و پناه، ۱۳۸۸: ۱۰۴). هر دو نویسنده، تحت تأثیر این نظریه فمینیست‌ها، ازدواج را برای زن نوعی بردگی و قبول سلطه‌گری مردان بر زنان می‌دانند و با به تصویر کشیدن زنان رنج‌کشیده و فرودست رمانشان، از فرودستی و تبعیت بی‌چون و

چرای زنان جوامعشان در پرتو مردانی سلطه‌گر و سنت‌گرا پرده برمی‌دارند؛ در این راستا، رجاء به ترسیم شخصیت قمره می‌پردازد و با اشاره به محدودبودن نقش او به وظایف خانه‌داری و بچه‌داری، جایگاه فرودست و وابستگی اقتصادی زنان به مردان را به‌وضوح به‌تصویر می‌کشد. وی بیان می‌کند که با تحمیل کار خانگی بر زنان در جوامع سنتی و مردسالار، جایگاه زنان تا حدّ اشیاء، تنزل می‌یابد و باعث می‌شود که مردان با دیدی تحقیرآمیز و آمرانه با زنان برخورد کنند و کارهای خانگی را که هیچ بازتولید و ارزشی ندارند را مختصّ زنان بدانند و خود به کارها و فعالیت‌های خارج از خانه که دارای بازتولید و حقوق و مزایا است بپردازند. پرینوش صنیعی متأثر از این دیدگاه فمینیست‌ها، با ترسیم شخصیت معصوم که در جریان زندگی زناشویی‌اش، درگیر کارهای خانگی و بچه‌داری می‌شود، نارضایتی زنان جامعه‌اش از وضعیت کنونی‌شان را ترسیم می‌کند و بیان می‌کند که با محدودکردن زنان به آشپزی و خانه‌داری آن‌ها را به روزمرگی و انزوا کشانده‌اند. معصوم:

«من وسط جهازی که از کودکی برایم تدارک دیده بودند ایستادم وسایل آشپزخونه و اتاق خواب، تمام هدف زندگی من در این وسایل دیده می‌شد.» (صنیعی، ۱۳۹۴: ۹۷)

بنابراین از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که هر دو نویسنده گویی همانند سایر فمینیست‌ها معتقدند که «کار خانگی در جوامع سنتی منجر می‌گردد زنان «دیگری» مردان به حساب آورده شوند.» (دوبوآر، ۱۳۸۰: ۲۲۹). رجاء با ترسیم رفتار راشد با قمره، برخورد مردان در زندگی زناشویی با همسرانشان را که به‌سان کلفتی که رسالتش فقط در آشپزی و نظافت خانه است و ارزشی جدای از این وظایف برایشان قائل نمی‌شوند را قلم می‌زند:

«فالویل لها إن نسیتَ تجهیز ثیابه کلّ مساءً، و کیهما قبل أن یستقیظ من نومہ کلّ صباح، ولا یحق لها أن تطالبه بمساعدة فیترتیب المنزل أو إعداد طعام أو غسل الصّحون.» (۲۰۰۵: ۴۵)

(ترجمه: وای به وقتی که قمره فراموش می‌کرد، هرروز عصر لباس راشد را آماده کند و یا قبل از بیدار شدنش از خواب، هرروز آن را اتو کند قمره حق نداشت برای انجام کارهای خانه یا آماده کردن غذا و شستن ظرف‌ها از کسی کمک بگیرد.)

رجاء با به‌تصویر کشیدن زن تحصیل‌کرده و دانشجویی که متأهل است و وظایف خود را فقط در امور خانه‌داری و رسیدگی به فرزندان می‌داند، پرده از رسوخ سنت‌ها و قوانین مردسالار در میان زنان به‌ویژه قشر تحصیل‌کرده جامعه‌اش برمی‌دارد و بیان می‌کند که این زنان ایدئولوژی‌های مردسالار را در خود درونی کرده‌اند و با پذیرش آن‌ها به آن مشروعیت بخشیده‌اند. آن‌چنان‌که سیمون دوبوآر^۱ می‌گوید: «زن خانه‌دار

فقط در جا می‌زند؛ هیچ کاری نمی‌کند؛ فقط زمان حال را ادامه می‌دهد؛ از احساس تسخیر خوبی مثبت اثری در او نیست، بلکه فقط احساس مبارزه بی‌وقفه با بدی را دارد و این نبردی است که هر روز تجدید می‌شود.» (۱۳۸۰: ۲۷۷).

۲-۳-۴. دیدگاه تحقیرآمیز نسبت به زنان

«از دیدگاه فمینیست‌های غرب، زنان به دلیل جنسیتشان مورد ستم واقع گردیده‌اند و موانعی چون ستم بر آنان و قراردادنشان در چارچوب‌های مردسالاری، زنان را به موجوداتی ضعیف، نیازمند و درنهایت جنس دوم بدل ساخته است و این امر سبب گردیده به تدریج در جوامع سنت گرا به زنان با دیدی پست‌تر و تحقیرآمیزتر از مردان نگریده شود.» (خسروپناه، ۱۳۸۸: ۱۰۴). در جامعه ایران با وجود تکریم‌های فراوان زنان از جانب اسلام و اهمیت جایگاه آنان در اجتماع، به دلیل برخی نگاه‌های مردانه و گاه متعصبانه در عصر معاصر، تحقیر و بدبینی عده‌ای نسبت به زنان دیده می‌شود (ر.ک: پیشگاهی فرد و قدسی، ۱۳۸۹: ۱۳۱). صنیعی با استناد به این گزیده از رمان از دیدگاه‌ها و برخوردهای تحقیرآمیز مردان نسبت به زنان رمانش به زیبایی پرده برمی‌دارد:

«حمید: نخیر نشد معصوم خانم تلفن مال کارهای ضروریه مال و راجی‌های صد تا یه غاز زنونه نیس.» (صنیعی، ۱۳۹۴: ۱۵۲)

رجاء با تأثیرپذیری از این دیدگاه فمینیست‌ها در رمانش به بیان جایگاه فرودست زنان و نگاه‌ها و افکار تحقیرآمیز جامعه نسبت به زنان رمانش می‌پردازد و به روشنی از فرودستی و ستم‌دیدگی زنان جامعه‌اش، پرده برمی‌دارد و معتقد است که در حق این زنان ستم شده است؛ زیرا در این دو رمان، تصویر کلی درمورد زن بسیار تحقیرآمیز است، شخصیت قمره در رمان رجاء به دلیل دیدگاه‌های ناعادلانه و تحقیرآمیز موجود در جامعه سعودی به شدت رنج می‌برد، رجاء با به تصویر کشیدن شخصیت راشد در رمان خود که همواره با رفتارهای قمره را تحقیر می‌کند و او را با کلماتی نظیر «زنیکه» خطاب می‌کند و به او توهین می‌کند و او را به مانند حیوانی چون سگ بی‌ارزش می‌پندارد؛ پرده از دیدگاه‌های تحقیرآمیز جامعه سعودی نسبت به جنس زن برمی‌دارد، این رفتارها و دیدگاه‌های تحقیرآمیز راشد، روح و روان قمره را له می‌کند و او را دچار تشویش می‌کند و چاره و سلاحی جز اشک و نفرین برای خود نمی‌بیند:

«مَسْكَاً بِدِرَاعِهَا بَعْنَفٍ شَوْفِي يَا حَرَمَةَ! اَلْحِيَةَ بِنَجِينِ وَالْاِعْتَدَارَ بِنَعْتَدِرِينَ، وَمِنْ بَعْدِهَا بِتَرْكِبِينَ اَوَّلَ طَيَّارَةَ وَتَطْسِينَ عَلَيَّ بَيْتِ اِهْلَتَسْ وَلَا عَادَ.» (۲۰۰۵: ۴۹)

(ترجمه: راشد بازوی قمره را با عصبانیت گرفته بود. بین زنیکه هم می‌آبی و هم معذرت‌خواهی می‌کنی؛ بعد هم با

اولین پرواز به خانه مادریتم برمی‌گردد.)

فمینیست‌ها معتقدند: «برای دختران جوان، ازدواج، یگانه و سیله‌ای است که بتواند جزء اجتماع شوند و اگر آن‌ها روی دست بمانند، از نظر اجتماعی تحقیر شده‌اند.» (دوبوآر، ۱۳۸۰: ۲۳۲). در این جوامع همچنین دختران تحصیل‌کرده پزشکی را که به دلیل ادامه تحصیل، ازدواج نکرده‌اند را با دیدی تحقیرآمیز و با صفاتی چون «ترشیده» از آن‌ها یاد می‌کنند:

«أن الإقبال على الفتاة التي تصل إلى درجة عالية من العلم والمعرفة والإطلاع العام على الحياة، و عنوسة الطبيبات دليل واضح على ذلك.» (صانع، ۲۰۰۵: ۱۴۱)

(ترجمه: شانس دختر کم‌سن و سال و بی‌تجربه، هنوز بیشتر از شانس دختر تحصیل‌کرده‌ای است که به درجات علمی و معرفتی رسیده و از زندگی شناختی کلی دارد و ترشیدگی پزشکان دختر، دلیل روشنی بر این امر است.)
در برخی موارد نیز تحصیلات طولانی‌مدت پزشکی را تنها دلیل برای متهم‌نشدن دختران به صفت ترشیدگی می‌دانند و دختران دیگری را که به سن بالاتر از بیست‌سال برسند و همچنان دوشیزه باشند را با صفاتی، چون «ترشیده» می‌شناسند. نویسنده با ذکر این موارد، پرده از تمامی درد و رنج‌های زنان که ناشی از دیدگاه‌های تحقیرآمیز جامعه سعودی است، برمی‌دارد؛ بنابراین، در آثار دو نویسنده دیدگاه‌های تحقیرآمیز و ناعادلانه مردان نسبت به زنان دیده می‌شود. در آثار رجاء، زنان با صفات تحقیرآمیزی، همچون «زنیکه» و «گوشت‌تلخ» و «شل و ول» توصیف می‌شوند و در رمان صنیعی از زنان باعنوان بدکار، نجس و سرخر یاد می‌شود؛ نویسنده، معتقد است که این زنان در جوامع خود، بدون هیچ علنی و تنها به واسطه جنسیتشان مورد ستم و تبعیض و تحقیر قرار می‌گیرند، گویی برخی نگاه‌های تحقیرآمیز جوامع معاصر بر شخصیت‌های این رمان‌ها، تأثیر گذاشته و آن‌ها را به موجوداتی مقید و تابع تغییر داده است. به‌طور کلی، در محیط تاریک و بسته این جوامع، عاطفه مجال بروز پیدا نمی‌کند و زنان در حصار از حقارت که مردان برایشان به‌ارمغان آورده‌اند، گرفتار شده‌اند.

۲-۳-۵. مردسالاری (نگاه مردسالارانه)

«مردسالاری یک سامانه خانوادگی، اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی است که در آن مردان با زور و فشار، یا به کارگیری آیین و مراسم، قانون و زبان، آداب و سنن، آداب معاشرت، آموزش و تقسیم کار تعیین می‌کنند که زنان چه نقشی را می‌توانند یا نمی‌توانند ایفا کنند؛ در این سامانه، زنان در همه‌جا در بند و زیر فرمان مردانند.» (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۲۷۷). صنیعی با به‌تصویر کشیدن شخصیت «حاج آقا» که با وجود سن زیاد و سابقه دو بار ازدواج در زندگی‌اش، چون صاحب فرزندی نشده است، تنها به‌خاطر آوردن بچه با

پروین خانم که دختر جوانی است، ازدواج می‌کند. صنیعی نیز مانند رجاء، تحت تأثیر عقاید فمینیست‌های غرب، به فرادستی و تفوق مردان و فرودستی زنان رمانش اشاره می‌کند، وی با ترسیم شخصیت «آفاجون» به روشنی به سلطه‌گری مردان و دیگری‌بودن زنان رمانش اشاره می‌کند و معتقد است که در این جوامع، جنس برتر همان جنس مذکر است:

«آفاجون خیال می‌کرد چون موقع دنیا آمدن زری ناشکری کرده، خدا بدش او مده و اونو گرفته شاید موقع به دنیا آمدن منم ناشکری کرده کسی چه می‌دوند.» (صنیعی، ۱۳۹۴: ۶).

صنیعی با به تصویر کشیدن شخصیت «ننه‌جون» که با شنیدن خبر جنسیت نوه‌اش که دختر است، غش می‌کند؛ (زیرا جنس دختر را ننگ و مایه سرافکنندگی می‌داند و معتقد است که دختر مال مردم است و نباید خرج او کنند.) از فرهنگ جنسیتی ناعادلانه حاکم بر جامعه ایران که برخی زنان خود نیز آن را پذیرفته و در برابرش سر تواضع فرود آورده‌اند، پرده برمی‌دارد و معصوم را به گونه‌ای توصیف می‌کند که خود نیز، تحت تأثیر فضای مردسالار خانواده‌اش به این باور رسیده است که خندیدن برای دختر و نمایش دندان‌هایش هنگام خندیدن، گناهی نابخشودنی است. معصوم:

«انگار هیچ کس، بهش نگفته بود، دختر موقع خندیدن، نباید دندوناش پیدا بشه و صدای خنده شو کسی بشنوه.» (همان: ۸).

معصوم که در کل رمان مدام به او یادآوری می‌کنند که مواظب آبروی آفاجونت باش، کیفیت زندگی خود را مطابق با آبروی آفاجونش به حرکت درمی‌آورد:

«از کارهای پروانه تعجب می‌کردم، اصلاً به فکر آبروی آفاجونش نبود، توی خیابون، بلند حرف می‌زد، به ویتترین مغازه‌ها نگاه می‌کرد.» (همان: ۱۰).

رجاء نیز با تأثیرپذیری از دیدگاه فمینیست‌ها به بیان ستم اعمال‌شده در حق زنان در جوامع عربی می‌پردازد و مردان را عامل اصلی ظلم به زنان می‌داند و معتقد است که اصلی‌ترین عاملی که منجر به جنس دوم تلقی شدن زنان و ستم به آنان در جوامع عربی شده، فرهنگ مردسالار و عقب‌مانده حاکم بر این جوامع است؛ زیرا مردان خود، وضع‌کننده قوانین در این جوامع هستند و قوانین را به نفع خود و بدون در نظر گرفتن حقوق زنان، وضع می‌کنند و در این راستا به محروم‌بودن زنان از حق امضا در دفاتر رسمی و حق رانندگی کردن در جوامع مردسالار سعودی اشاره می‌کند و بر آن خرده می‌گیرد و نارضایتی زنان را از وضع موجود به تصویر می‌کشد:

«أجبرت سديم على أن تبصم في الدفتر الضخم، بعد ما جوبه احتجاجها على عدم السماح لها بالتوقيع بالإهمال. قالت لها

خالتها: یا بنیتی ابصمی و بس. الشَّيْخُ يَقُولُ تَبصم ما توقع. الزَّجَالُ بس هم أَلْتِي يوقعون.» (صانع، ۲۰۰۵: ۱۷)
 (ترجمه: سدیم که اعتراض خود را به اجازه‌ندادن برای امضای دفتر ثبت دفترخانه نشان داد، مجبور شد تا اثر انگشت خود را ثبت کند. خاله‌اش به او گفت: دخترم فقط انگشت بز، همین، عاقد می‌گوید انگشت بز، نه اینکه امضا کن، فقط مردها امضا می‌کنند).

رجاء، «میشل» را که مجبور می‌شود، برای رانندگی کردن در کشورش با لباس مبدل پسرانه در قالب پسر جوانی، شیشه ماشینش را دودی کند و ماشین را به اسم مستخدم مردشان اجاره کند تا بتواند از چنین حقی برای خودش برخوردار شود را به تصویر می‌کشد:

«تولت ميشل التي تحمل رخصة قيادة دولية قيادة جيب الإكس فايف ذي التوافذ المعتمة كلياً والذي تدبّرت استتجاره من إحدى معارض تأجير السيارات باسم السائق الحبشي. لأنه ممنوعة.» (همان: ۱۸)
 (ترجمه: ميشل که گواهی‌نامه بین‌المللی رانندگی داشت، رانندگی یک جیب ایکس ۵ را به‌عهده گرفت او این ماشین را که شیشه‌های کاملاً دودی داشت، از نمایشگاه به‌نام راننده حبشی‌شان کرایه کرده بود).

«میشل» «سدیم» و «قمره» نمونه‌هایی از زنان رنج‌کشیده و فرودست جامعه سعودی هستند که مردان با تثبیت جایگاه فرادستی برای خود به وضع این قوانین ناعادلانه پرداخته‌اند و بیان می‌کند که زنان عرب از وضعیّت نا بسامان خود در جوامع مردسالار عربی، ناراضی هستند و به‌ستوه آمده‌اند. قمره:

«بس من جد زهقت من ها اتبعية اللي فينا! كل يمشينا على مزاجه! ما صارت عيشة! الواحد ما له رأى حتى على نفسه!»
 (همان: ۱۰۱).

(ترجمه: فقط جدی از این همه فرمان‌برداری که داریم، جانم به لبم رسیده و خسته شدم، هرطوری که می‌خواهند ما را می‌رقصانند این که نشد زندگی، هیچ کس حتی برای خودش هم، نظری ندارد).

نویسنده با استناد به گزیده‌های بالا به بیان مظلومیت‌های زنان جامعه‌اش می‌پردازد که به‌اجبار درمقابل سنت‌های نادرست رایج در جامعه مردسالار عربی، سر تواضع فرود آورده‌اند؛ جامعه‌ای که برای زنان، هیچ‌گونه ارزش انسانی قائل نیست؛ زیرا «مردان در جوامع سنتی به زن به‌مانند یک دستگاه تولیدمثل می‌نگرند؛ در این نگاه، به‌لحاظ فرهنگ عامه و سنت‌های اجتماعی زنان ضعیفه، ستم‌پذیر، فاقد هویت و جنس دوم به‌شمار می‌روند.» (حکمت و دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۴۳). گویی هردو نویسنده همانند فمینیست‌ها

عقیده دارند که در این جوامع مردسالار از زن به‌مثابه ابزاری برای تولیدمثل یاد می‌شود:

«اقتَرحت عمتي تزويج أبي من أخرى تستطيع أن تُنجب ابناً يَحمل اسم.» (صانع، ۲۰۰۵: ۵۳)

(ترجمه: عمه‌ام به پدرم پیشنهاد داد که با زن دیگری ازدواج کند تا او برایش پسری بیاورد تا به‌قول معروف، نامش زنده بماند!)

۲-۳-۶. زن و رنج و مصائب مادری

«فمیست‌های غربی، ازدواج را امری کسالت‌آور و از عوامل رنج و عذاب زنان به‌شمار می‌آورند: «ازدواج و خانواده را مهم‌ترین عامل استحکام نظام مردسالاری و ستم بر جنس زن می‌دانند و معتقدند، جنس مذکر از طریق استمرار نهادهایی همچون پرورش کودک و خانه‌داری، ستم خویش را تحکیم می‌بخشد؛ لذا آنان نقش مادری و همسری را کسالت‌آور دانسته و از عوامل رنج و عذاب زنان، می‌دانند.» (غلامی، ۱۳۹۳: ۸)

صیعی، تحت تأثیر این نظریه فمیست‌ها، در اثر خود، بخش دیگری از درد و رنج زنان ایرانی را به تصویر می‌کشد؛ و آن رنج مادری این زنان است، خواننده در اثر این نویسنده، نه تنها با عشق عمیق و احساس خالصانه‌ای که در قلب و وجود یک مادر می‌خلد، آشنا می‌شود؛ بلکه از درد و رنج‌هایی که بر مادران وارد می‌شود، آگاهی می‌یابد. نویسنده، معصوم را نماد مادری فداکار که تنها دغدغه‌اش فرزندانش هستند ترسیم می‌کند؛ پسر بزرگ‌تر و نوجوانش سیامک در دوران انقلاب به گروه مجاهدین، می‌پیوندد و همین امر باعث دستگیری او می‌شود؛ در این مدت، اندوه و رنج، تمام وجود معصومه را فرامی‌گیرد:

«یک هفته پس از گرفتاری سیامک بود که نگاهم در آینه به خودم افتاد پیر، زار، لاغر و زرد بودم و از همه عجیب‌تر یک دسته موی سفید بود که در طرف راست سرم خوابیده بود.» (صیعی، ۱۳۹۴: ۳۶۵) «دیگر حساب روز و ماه و سال از دستم دررفته بود؛ مشت‌مشت قرص اعصاب و آرام‌بخش می‌خوردم و در عالمی بین خواب و واقعیت، دست‌وپا می‌زدم.» (همان: ۳۹۶).

نویسنده در این اثر، سعی دارد که رنج ناشی از مادر شدن را در جامعه سنتی ایران، به تصویر بکشد و با زبان مهر و عشق، آن‌چه را که در اعماق سینه یک مادر است، بیان کند؛ و رنج و دلهره مادران را که انگار جزئی ذاتی و همراه همیشگی آن‌هاست، به تصویر می‌کشد. سیمای مادر حمید را که مدام دلهره پسرش «حمید» را دارد و نگران اوست، از زبان «معصوم» اینگونه به تصویر می‌کشد:

«اگر حالا زنگ می‌زدم و می‌گفتم رفته و نیامده، مادرش دیوانه می‌شد، هم با من دعوا می‌کرد و هم از نگرانی در خیابان‌ها راه می‌افتاد و به بیمارستان‌ها سر می‌زد، دلشوره بیمارگونه او برای حمید، تابع هیچ منطق و دلیلی نبود.» (همان: ۱۵۴).

صیعی در اثر خود، رنج و درد ناشی از مادر شدن را به تصویر می‌کشد؛ اما هیچ‌گاه آن را انکار نمی‌کند، فقط به بیان درد و رنج‌های ناشی از مادر شدن می‌پردازد؛ «امروزه زن، در امر آشتی دادن منافع فرزندان و حرفه‌ای که او را ساعت‌ها از خانه، دور نگه می‌دارد و تمام نیرو و توانش را می‌گیرد، غالباً با زحمت مواجه می‌شود؛ علت آن است که از یک سو، کار زنان، هنوز نوعی بردگی است و از سوی دیگر، برای تأمین

مراقبت، نگهداری و آموزش کودکان در خارج خانه هیچ‌گونه کوششی به‌عمل نیامده است؛ اینجا پای نوعی افلاس اجتماعی در میان است، ادعای اینکه قانونی ثبت‌شده در آسمان و یا در دل زمین و خواهان آن است که مادر و فرزند، منحصرأ به هم تعلق داشته باشند، فقط سفسطه‌ای توجیه‌کننده است.» (دوبوآر، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۰۳). صنیعی، متأثر از عقاید فمینیست‌ها، می‌کوشد تا وضعیت مادران ستم‌دیده ایران را به‌گونه‌ای دردآور و مظلومانه و تحت فشار بیان کند؛ این مادران، با پذیرش نقش مادری، هم‌زمان با ایفای کار در بیرون از خانه، متحمل درد و رنج و سختی‌ها و خستگی‌های ناشی از پذیرش هم‌زمان هر دو نقش می‌شوند. نویسنده، معصوم را زنی فداکار توصیف می‌کند که پس از مرگ همسرش با پذیرش کار در بیرون از منزل و نگهداری از فرزندان و رسیدگی به امور خانه، متحمل درد و رنج فراوان می‌شود. معصوم:

«عصرها، سر راه، خرید می‌کردم به بی‌بی سر می‌زدم، بشقاب‌ها را جمع و اتاقش را مرتب می‌کردم؛ کمی با او حرف می‌زدم و بعد بالا می‌رفتم؛ تازه کار خانه شروع می‌شد، شستن، نظافت، آماده کردن غذای فردا، دادن شام بچه‌ها، رسیدگی به درس‌ها، دیکته و خلاصه هزار کار دیگر که معمولاً تا ساعت ده، یازده، طول می‌کشید و بعد مانند جنازه‌ای می‌افتادم» (صنیعی، ۱۳۹۴: ۲۴۵).

در رمان رجاء، برخلاف رمان صنیعی، به درد و رنج مادران، اشاره‌ای نشده است، گویی خلیفه همانند فمینیست‌های افراطی، نقش مادری را یکی از اصلی‌ترین عوامل بدبختی و رنج و ستم زنان، می‌داند. گزیده زیر از رمان *بنات الریاض* بیانگر بی‌توجهی زنان جامعه‌اش، به نقش مادری است. رجاء، «قمره» یکی از شخصیت‌های داستان خود را مادری بی‌عاطفه، به‌تصویر می‌کشد که نسبت به فرزندش، هیچ حسّی ندارد و از به‌دنیا آمدن او واهمه دارد. نویسنده با ذکر این گزیده، سعی دارد، بی‌توجهی قمره به فرزندش را بیان کند:

«صدیقاً! لکلّ يستضعفها ويعيب تفاهتها وتخلفها، حتى المربية الفلبينية أهملت العناية بطفلها بعد أن لاحظت عدم حرصها هي عليه.» (صانع، ۲۰۰۵: ۱۰۰).

(ترجمه: دوستانش همه او را تضعیف می‌کردند و بی‌توجه و بی‌خیالش می‌شمردند؛ حتی مربی فلیپینی وقتی دید که مادر کودک هیچ احساس مسئولیتی نمی‌کند و گویا برایش مهم نیست به بچه‌اش بی‌توجهی می‌کند).

۲-۳-۷. زن و رنج مبارزه در مسیر سنت‌شکنی

۲-۳-۷-۱. سنت‌شکنی با آفرینش اثر هنری

رجاء، نمونه زنی تابوشکن و هنجارگریز به‌شمار می‌آید که در واقعیت‌های تلخ و ناعادلانه جامعه سنتی و مردسالار عربستان نگرسته و به ستیز و مقابله با آن‌ها می‌پردازد و فرامی‌خواند؛ تا جایی که می‌توان رمان او را در چارچوب رمان‌های «نبرد و سرپیچی فردی» گنجانند؛ زیرا وی با انتشار تابلوهایی از واقعیت‌های تلخ جامعه مردسالار عربستان، خشم حماسه‌وار خود از جامعه سنت‌گرای سعودی را به‌تصویر می‌کشد:

«سعودی‌ها از اینکه مشکلات جامعه‌شان در خارج از کشورشان، مطرح شود، واهمه دارند و به‌هیچ وجه دوست ندارند درمقابل دیگر اعراب و یا غربی‌ها، پاسخگوی مسائل داخلی‌شان باشند؛ زیرا واهمه دارند مورد انتقاد قرار گیرند. جامعه سعودی، بدون عیب و ایراد نیست و این انتقادات بهترین شیوه برای رفع این اشکالات موجود و پیشرفت است.» (صادقی، ۱۳۹۳: ۳۵۵). نویسنده با به‌تصویر کشیدن نابرابری جنیستی و ستم بر زنان در چنین جامعه محافظه‌کاری، خود به‌نوعی به عصیان و هنجارگریزی و مخالفت با قوانین جوامع سعودی پرداخته است و خشم و واکنش افراد وابسته به سنت و مردسالار را برانگیخته است؛ زیرا در این جوامع سنت‌گرا، چنانچه زنان به هر دلیل از چارچوب سنت‌ها و قوانین جامعه فراتر روند، به‌شدت از سوی جامعه و اطرافیان سرزنش و با واکنش‌های بد اطرافیان روبه‌رو می‌شوند.

می‌توان گفت رجاء با نگارش و آفرینش این اثر هنری خود، در قالب رمان با ارزش‌های جامعه سعودی به ستیز می‌پردازد «زیرا نگارش زن از تجربه‌های شخصی زندگی‌اش در جامعه عربی ننگ شمرده می‌شود» (8: 15467/.../titles/.../www.scipost.ir/wiki/). و این در حالی است که رجاء در نوشتن این رمان به بیان و توصیف زندگی و تجارب شخصی دوستانش می‌پردازد و با این اقدام پرده از رنج‌های تحمیل‌شده بر زنان در جوامع مردسالار سعودی برمی‌دارد و همین امر را می‌توان عاملی برای مخالفت جامعه سعودی با انتشار این اثر، ذکر کرد؛ زیرا «همین که زن، آگاه و بر گفتن «نه» توانا شود، پایه‌های نظام پدرسالاری و مشروعیت آن، می‌لرزد.» (شرابی، ۱۹۸۷: ۹)؛ از این رو، رجاء با نگارش اندوخته‌های زندگی دوستانش در قالب رمان، بی‌دروغ و پرده‌پوشی، پا می‌فشرد.

او می‌خواهد پرده از وضعیت مستبدانه جامعه مردسالار سنت‌گرای سعودی بردارد؛ گرچه شاید برای آن بهای گزافی نیز پرداخت کند؛ اما بی‌پروا و جسورانه راهش را ادامه می‌دهد؛ زیرا «هنگامی که زن بی‌بیرد که تجربه گذشته، از ویژگی‌ها و حقوق انسانی است، در گفتن این گذشته بی‌پروا می‌شود؛ چه گذشته‌ای که گوشه‌ای از وجود زن است، ننگی نیست که زن باید بپوشاندش.» (سعداوی، ۱۳۵۹: ۲۱۹). خود او نیز بیان این واقعیت تلخ از زندگی زنان را، رسالتی برای خود و دیگر هم‌نوعانش می‌داند و بیان می‌کند که «من نیز همان دغدغه‌های زنان عربستانی را دارم، من آرزو داشتم نخستین کسی باشم که برای ایجاد تغییرات گام بردارم، به‌نظر من این‌ها همگی تغییراتی اجتماعی هستند که ارتباطی با مذهب ندارند به‌خاطر همین من درباره نوشته‌هایم هیچ نگرانی‌ای ندارم ... سکوت شرم‌آور است...» (www.ap.org: فوریه ۲۰۰۸).

رجاء خود با نگارش این رمان به‌خاطر آگاه ساختن هم‌نوعانش در جامعه سعودی از حقوقشان و تواناساختن آن‌ها در دفاع از حقوق انسانی خویش مورد خشم افراد سنت‌گرای مردسالار جامعه‌اش قرار

می‌گیرد تا جایی که او را متهم به انتشار چهره‌ای سیاه از جامعه سعودی می‌کنند، درحالی که عمل او را باید ستود، چراکه «در ورای سنت‌شکنی این زن، یک ارزش انسانی نهفته است؛ زیرا او با نمایندن تجربه گذشته دوستانش در قالب رمان، می‌خواهد به دیگران آگاهی برساند. از نگاه «آلبر کامو» سنت‌شکنی و عصیان راستین این است «هر سنت‌شکنی و عصیان، به گونه‌ای نهفته، یک ارزش را با خود به همراه دارد.» (کامو، ۱۹۶۳: ۲۴). زیرا «در درون سنت‌شکنی خودخواهی وجود ندارد.» (همان: ۲۷).

۲-۳-۷-۲. ایفای شغل‌های مردانه

صنّعی، معصوم را زنی تحصیل کرده که حضور فعال و پرشوری در جامعه دارد، به تصویر می‌کشد، گویی نویسنده با ترسیم شخصیت‌هایی از این دست، می‌کوشد با تمامی قوانینی که زنان را از تحصیل علم و حضور در اجتماع منع می‌کنند به ستیز برخیزد. معصوم با برگزیدن کار در ادارات دولتی، از هنجارهای مرسوم جامعه سنتی خویش سرپیچی می‌کند؛ زیرا کار کردن در محیط بیرون از خانه و در ادارات دولتی در این برهه زمانی برای این طبقه ضعیف، غیر قابل هضم است: «یعنی بری اداره مثل مردا؟ بله. مرد و زن دیگه فرقی نداره... وا خدا مرگم بده، آخر زمون شده، من که فکر نمی‌کنم داداشا و آقاچونت بزارن.» (همان: ۲۴۳)

رجاء نیز با ترسیم هنجارگریزی سدیم با برعهده گرفتن مشاغلی که تا آن زمان در اختیار مردان بوده است، متفق بودن با صنّعی را قلم می‌زند:

«كانت تفكر في تسقي الحفلات والأعراس أعدت لطارق سدیم توكيلاً رسمياً ليقوم بالمهام القانونية التي تمنع المرأة من القيام بها.» (۲۰۰۵: ۱۲۹)

(ترجمه: سدیم داشت فکر می‌کرد که کارهای تشریفات مجالس را انجام دهد. سدیم هم برای این کار، وکالت‌نامه‌ای رسمی به طارق داده بود تا امور قانونی را که زنان از انجامش در این کشور منع شده‌اند، پیگیری کند.)

۳. نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از بحث بیانگر آن است که پرینوش صنّعی و رجاء عبدالله الصانع، در آثار مورد مطالعه، با نمایاندن درد و رنج زنان در کشورهای شرقی، به شفاف‌سازی واقعیت‌های تراژدیک انسانی در کشورهای خود، دست زده‌اند و در بازتاب درد و رنج‌های زنان در آثارشان، توجه ویژه‌ای به نظریات فمینیستی غربی داشته‌اند. در این آثار، خواننده، اندک صدای ویژه مرد را از زبان خویش می‌شنود؛ زیرا صدای چیره این دو رمان، صدای زن است. شخصیت‌های زن در هر دو رمان در اندوه زنانه برآمده از سنت‌های جامعه مردسالار فرورفته‌اند و هیچ اندوهی را برابر با شوربختی در زندگی زناشویی و ارتباط نابرابر با مردان جامعه مردسالار نمی‌بینند. احساس تنهایی و ناامیدی، آزاردهنده‌ترین

احساسی است که همه زنان این آثار را گرفتار کرده است؛ این تنهایی، تنهایی تحمیل‌شده‌ای است که اجتماع مردسالار برای آنان پدید آورده است.

در روند هر دو رمان، چند تن از شخصیت‌ها ضمن حوادث دگرگون می‌شوند و وقتی داستان به پایان می‌رسد، دیگر همان نیستند که در آغاز بودند؛ مانند شخصیت قمره در بنات الریاض و معصوم در سهم من که از شخصیتی توسری‌خور و منفعل به زانی پر تحرک و دارای اعتماد به نفس، تغییر شخصیت می‌دهند. در رمان سهم من، بیشتر شخصیت‌های زن، سرسپرده و وابسته‌اند و هیچ‌گونه حق و حقوق اجتماعی ندارند و در رمان بنات الریاض زنان به نسبت از جایگاه اجتماعی بهتری برخوردارند. با وجود شباهت‌های بسیاری که در بازتاب درد و رنج شخصیت‌های زن در آثار دو ادیب هست، مواردی نیز وجود دارند که در آن‌ها این دو نویسنده، دیدگاه‌های متفاوتی را درباره رنج زنان، منعکس کرده‌اند. در این راستا، رجاء به رنج‌ها و چالش‌های زنان پس از بحران اجتماعی طلاق، در آثارش توجه ویژه‌ای نشان داده و به انعکاس رنج زنان مطلقه در اثرش پرداخته است؛ در حالی که صنیعی به مبحث طلاق، اشاره‌ای نمی‌کند؛ از سوی دیگر، صنیعی در آثارش به رنج زنان مادر توجه ویژه‌ای نشان داده است و نقش مادری را می‌ستاید؛ در حالی که رجاء، نه تنها در آثارش به رنج زنان مادر، اشاره‌ای نمی‌کند، بلکه چنین نقشی را انکار کرده است.

از میان رمان‌های بررسی‌شده، دو دستگاه متمایز بازنمایی زنانگی استخراج شد؛ که در رمان سهم من با «تصویر زن سنتی» و در رمان بنات الریاض با «تصویر زن جدید» روبه‌رو هستیم؛ زن سنتی با مفاهیمی چون سکون، مصرف، خواندن، کارخانگی، وابستگی و دیگر مفاهیم مرتبط، بازنمایی می‌شود و زن جدید با مفاهیمی چون تحرک، استقلال، آینده و موارد مشابه؛ تصویر زن سنتی، تصویری در خدمت روابط جنسیتی قدرتی است که ایدئولوژی مردسالار و مسلط، سعی در حفظ و بازتولید آن دارد و تصویر زن جدید، بدیلی در برابر ایدئولوژی مسلط است. نویسنده در هر دو رمان بیشتر به توصیف زنانی سنت‌شکن، آزاد و تحصیل‌کرده پرداخته‌اند؛ زنانی که برای گرفتن حقوق پایمال‌شده خود در جامعه مردسالار، فریاد اعتراض سر می‌دهند؛ می‌توان این هم‌گونی و اشتراک در آثار دو نویسنده را ناشی از سنت‌های مرسوم جوامع ایران و عربستان و دیدگاه مشترک دو نویسنده نسبت به زن دانست؛ از این رو، این نویسندگان، حیاتی‌ترین نیازهای زنان را در آثارشان، منعکس کرده‌اند؛ تا این‌گونه روح خفته ملت خویش را بیدار سازند. به نظر می‌رسد مسائل و گرایش‌های شخصی در برجسته‌سازی مسائل فمینیستی از سوی این دو نویسنده دخالتی نداشته است؛ چه آنکه اصولاً این دو از مردان زندگی خود به‌شخصه راضی بوده و تعلقات یا دغدغه‌های شخصی را در این مورد دخیل ندانسته‌اند، بلکه در پی حقیقت و آرمانی والاتر و فراهم‌سازی نیروی محرکه‌ای کارآمدتر در برجسته‌سازی این مفاهیم و نمایه‌سازی دردهای زنان جامعه خود بوده‌اند.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) پرنوش صنیعی: داستان‌نویس ایرانی به سال ۱۳۲۸ در تهران (محلّه نیشاپور) دیده به جهان گشود؛ در دبیرستان رشته ادبی و

در دانشگاه روان‌شناسی خواند و پس از پایان تحصیلاتش، در یک مؤسسه حمایتی (مؤسسه تربیتی شهرداری) به کار مشغول شد و طرح دانشگاهی‌اش را در مشاوره روانی در پرورشگاه‌ها و مراکز تربیت شهرداری گذراند و به استخدام مرکز آموزش مدیریت دولتی در آمد. آنگاه با گذراندن دوره‌ای کوتاه‌مدت در دانشگاه فلیپین که تحت نظر سازمان ملل بود، تخصص مشاوره در علوم تربیتی، در سطح کارشناسی ارشد گرفت. با گرفتن بورس دیگری از دانشگاه کالیفرنیا آمریکا، عازم شد و هشت ماه را در دوره دکترا پشت سر نهاد اما، با شروع انقلاب به ایران بازگشت و به عنوان مشاور طرح‌های پژوهشی، با شورای عالی هماهنگی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای کشور، همکاری کرد. خودش می‌گوید: «با وجود دیدگاه‌های فمینیستی‌ام، هر وقت می‌خواهم به مردها حمله کنم، شوهرم را کنار می‌گذارم؛ چون همیشه در کنار من بوده و هست، مردهای زندگی من همه خوب بودند، پدرم، برادرهایم، همسرم و این است که...» (ولی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱).

«پرینوش صنیعی در کنار کار در مؤسسه‌ها و مراکز اداری، آموزش و پژوهشی و کارخانه و تربیت‌فرزندان به داستان‌نویسی پرداخته است. آثار او عبارت از، چهار رمان به شرح زیر است: ۱- سهم من (۱۳۸۲)، برنده جایزه بین‌المللی بوک‌چیو ۲۰۱۰ ایتالیا. ۲- رنج هم‌پستگی (داستان زندگی لاله و لادن، دو قلوهای به هم چسبیده). ۳- آن‌ها که رفتند و آن‌ها که ماندند. ۴- پدر آن دیگری. رمان سهم من، نخستین اثر داستانی نویسنده است که در مدت کوتاهی مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت؛ این رمان، یکی از رمان‌های اجتماعی جذاب اوست؛ جدا از خاصیت نثر روان و صمیمی داستان، فضای آن به گونه‌ای است که خواننده راغب است بدون وقفه، داستان را دنبال کند تا از ضرب‌آهنگ آن کاسته نشود؛ افزون بر این، ویژگی‌های روان‌شناسانه و همچنین اجتماعی داستان در کنار فضای ملموس و واقعی آن، به جذابیت این رمان پانصد صفحه‌ای افزوده است.» (همان: ۱).

(۲) رجاء عبدالله الصانع: دختر عربستانی الاصل و نویسنده کتاب جنجال بر انگیز بنات الریاض، در سال ۱۹۸۱ در عربستان متولد شد. وی دانش آموخته رشته دندان پزشکی و هم‌اکنون مقیم ایالت شیکاگو در آمریکا است. چند سال پیش کتاب وی با عنوان «دختران ریاض» که به داستان عشق و رؤیاها و شکست‌های عشقی چهار زن عرب می‌پردازد؛ در عربستان سعودی، جنجال فراوانی به همراه داشت؛ انتشار چنین کتابی در کشوری که زنان در آن هیچ تصویری از عشق پیش از ازدواج نداشتند، جهانیان را غافل‌گیر کرد و باعث شد، انتقادهایی را که به خاطر محدودیت‌های زنان در عربستان سعودی متوجه این کشور بود، به‌طور قابل توجهی کاهش یابد. این کتاب، در عربستان و لبنان با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد و واکنش‌های متفاوتی را میان برخی از نویسندگان عربستان به همراه داشت؛ نویسنده در این رمان برای اولین بار، بسیاری از تابوهای حاکم بر جامعه سعودی را شکسته است. شایان ذکر است که رجاء به خاطر «دختران ریاض» به‌مثابه یکی از نامزدهای جایزه ادبی دوپلین سال ۲۰۰۹ معرفی شده است. بسیاری معتقدند که خرق عادت و خروج از برخی خطوط قرمزها، باعث ایجاد جنجال و فروش بالای این رمان در کشورهای عربی، به‌ویژه عربستان شده است. این کتاب تاکنون «به ۲۶ زبان، ترجمه شده است و چاپ ترجمه انگلیسی آن، تاکنون به یک میلیون نسخه، رسیده است.» (صادقی، ۱۳۹۳: ۳۵۳). «غازی القصیمی نویسنده، شاعر و وزیر کار کشور عربستان سعودی که دوره‌ای هم در کشور انگلستان سفیر بوده است؛ درباره نویسنده می‌گوید: خانم رجاء، به‌عنوان اولین اثرش، گام در یک ماجراجویی بزرگ گذاشته است که ستودنی است، شخصیت شجاع، ریزین و حقیقت‌گوی او واقعاً قابل تقدیر است.» (همان: ۳۶۰).

(۳) توضیح اینکه واژه «دیگری» در این متن و نظرگاه، واژه‌ای اگزستانسیالیستی و هگلی است که بنابر منطق آن، زنان، همواره «دیگری» مردان به حساب آورده شده‌اند (یعنی جنس دوم مردان و فرع بر آنان و در ذیل و حاشیه آن‌ها) و چنین

ادراکی را در هویت خود درونی ساخته‌اند؛ بنابراین، مردان کنش‌گرا و زنان کنش‌پذیر هستند. دوبرار در این مفهوم، تعبیر آگزیستانسیالیستی «دیگری» را دربارهٔ مردان به کار می‌برد و موجودیت مرد را مصداق دوزخ و برهم‌زنندهٔ فردیت و آزادی زن می‌داند.

منابع

باقری، نرگس و میرزائیان، پریش (۱۳۹۴). نگاهی به کاربرد نقد زن‌محور در پژوهش‌های ادبی. *فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبی*، ۱۲ (۴۸)، ۹-۳۴.

پور شهرام، سوسن (۱۳۸۷). پژوهشی نو در شعر فروغ فرخزاد. *فصلنامهٔ بهار ادب*، ۱ (۲)، ۹۱-۱۱۲.

پیشگاهی‌فرد، زهرا و امیر قدسی (۱۳۸۹). نظریه‌های فرهنگی فمینیسم و دلالت‌های آن بر جامعهٔ ایران. *زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)*، ۱ (۳)، ۱۰۹-۱۳۲.

حکمت، شاهرخ و حمیده دولت‌آبادی (۱۳۹۰). اشعار سیلیویا پلات و فروغ در نقد فمینیستی آلاین شوالتر. *مطالعات ادبیات تطبیقی*، ۴ (۱۵)، ۵۷-۸۰.

خسر و پناه، عبدالحسین (۱۳۸۸). تبیین و تحلیل فمینیسم. *طهورا*، ۲ (۴)، ۱۰۱-۱۲۰.

زرناس، شهریار (۱۳۸۲). *واژه‌نامهٔ فرهنگی - سیاسی*. جلد اول، تهران: دفتر نشر معارف.

سعداوی، نوال (۱۳۵۹). *چهرهٔ عربیان زن عرب*. ترجمهٔ مجید فروتن و رحیم مرادی. تهران: روز جهان.

شرابی، هشام (۱۹۸۷). *البنیة البطرکیة (بحث فی المجتمع العربی المعاصر)*. الطبعة الأولى، بیروت: دار الطلیعة.

شیلی هاید، جانت (۱۳۸۹). *روان‌شناسی زنان*. ترجمهٔ اکرم خمسه. چاپ سوم، تهران: آگه.

دووی‌آر، سیمون (۱۳۸۰). *جنس دوم*. ترجمهٔ قاسم صنعوی. تهران: توس.

صادقی، سمیه (۱۳۹۳). *زیر پوست ریاض*. تهران: لوح فکر.

الصنّاع، رجاء عبدالله (۲۰۰۵). *بنات التریاض*. بیروت: دار السّاقی.

صنیعی، پرینوش (۱۳۹۴). *سهم من*. چاپ بیست و هشتم، تهران: روزبهان.

غلامی، سعید (۱۳۹۳). *زن از دیدگاه غرب*. <http://rasekhoon.net/article/show/166260/>

کامو، آلبیر (۱۹۶۳). *الإنسان المتمرد*. ترجمة: نهاد رضا، الطبعة الأولى، بیروت: منشورات عویدات.

الکردستانی، مثنی امین (۱۳۸۸). *فمینیسم و جنبش‌های آزادی‌بخش زنان*. ترجمهٔ عبدالظاهر سلطانی. مشهد: حافظ ابرو.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲). *از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی*. چاپ اول، تهران: شیرازه.

ولی‌زاده، وحید (۱۳۸۷). *جنسیت در آثار رمان‌نویسان زن ایرانی، فصلنامهٔ نقد ادبی*، ۱ (۱)، ۱۹۱-۲۲۴.

www.scipost.ir/wiki/titles/.../15467.

خبرگزاری اسوشیتد پرس. (۱۶ فوریه ۲۰۰۸) www.ap.org



بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)

جامعة رازي، السنة التاسعة، العدد ٣ (٣٥)، خريف ١٤٤١، ص. ٨١-١٠٢

تصوير عناء المرأة ومكابداتها في روايتي سهم من (نصبيي أنا) لبرينوش صنيعي وبنات الترياح لرجاء عبدالله الصّانع

مالك عبيدي^١

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة إيلام، إيلام، إيران

رقية نظري بور^٢

المجستير في فرع اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة إيلام، إيلام، إيران

القبول: ١٤٤١/٢/٢٣

الوصول: ١٤٤٣٩/٣/١٠

الملخص

المرأة وما يحاذيها بما من مكابدات وعنت، تُعدّ من أبرز المسائل الإنسانية في حقل الدراسات الأدبية الحديثة، والتي شغلت حيزاً كبيراً من مساحات التفكير التسوي المتزايد لدى كثير من المؤلفين. يُعدّ كلٌّ من «برينوش صنيعي» الكاتبة الإيرانية و«رجاء عبدالله الصّانع» الزوائية السعودية من أكثر الكتاب الفرس والعرب المعاصرين انشغالاً ذهنياً واهتماماً بقضايا المرأة، واللّتان توليان في روايتهما اهتماماً بالغاً بكآبة المرأة في مجتمعها وبلورة آلامها. تعتمد هذه الدراسة على المنهج الوصفي - التحليلي محاولةً الكشف عن موقع المرأة عند الكاتبتين و تجسيد أهمّ ما تعانيانه من متاعب وشجون في روايتهما سهم من (نصبيي أنا) وبنات الترياح، وأن تحطو خطوة - ولو قصيرة - في تقديم صورة واعية عن مواقفهما تجاه المرأة. كما تسعى إلى تبين أبرز ما تمتلكانه من رؤى متوافقة أو متباينة حول المرأة نظراً لبيئتين متباينتين عاش فيهما كلٌّ منهما. نتائج البحث تحكي لنا أنّ صورة المرأة لدى الكاتبتين كلتيهما هي صورة امرأة متجاسرة انزياحية نشطة ومتحررة في نفس الوقت، وكذلك مخترفة للأعراف السائدة في المجتمع غير ملتزمة بمبادئه، والتي قد عيل صبرها عمّا حلّ بمجتمعها من فواجع جزاء النظرة التمييزية الغاشمة والثقافة الذكورية المهيمنة على أرجائه. صنيعي والصّانع قد تُضطران في كثير من مواطن روايتهما إلى اجتياز السنن المتبعة بعنف واستياء والخروج على الموازين الأخلاقية التقليدية التي تستحوذ على محيطيهما، لتحرّرا أنفسهما من نير المذلة ومن أصفاد الطواغيت والسباع والأوغاد الذين أغاروا على ثقافة المجتمع وأبادوا معالمها.

المفردات الرئيسية: الأدب المقارن، المرأة، التقدّ التسوي، برينوش صنيعي، رجاء عبدالله الصّانع.